

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۳۰ فروردین ۱۳۸۶

آیات مورد بحث

وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ

موارد ذکر قسم

اول سوره، واو قسم است و متعلق این قسم هم «عصر» یعنی زمان است. در این‌که مراد زمان خاص است یا تمام زمان‌ها، از اول دنیا تا آخر دنیا، بین اهل تفسیر اختلاف است.

عقلاً در موارد خاصی قسم یاد می‌کنند. دو نشانه در آن موارد بایستی باشد یکی اهمیت موضوع، دوم انکار طرف مقابل. اگر چنانچه مورد قسم از دیدگاه عقلاً اهمیت نداشته باشد، از دیدگاه قسم‌خورنده هم اهمیت نداشته باشد، هیچ‌گاه قسم یاد نمی‌شود. عقلاً اگر بخواهند دقیق صحبت کنند، چنین جایی قسم نمی‌خورند. جای قسم باید این ویژگی را داشته باشد که از دیدگاه قسم‌خورنده مهم و از دیدگاه مخاطب بی‌اهمیت و غیرقابل قبول باشد. در این موارد، وقتی مخاطب نپذیرفت، چون نزد گوینده اصل مطلب مهم است و مقید است این مطلب را به باور شنونده برساند، متوسل به قسم می‌شود. این یک قانون کلی در محاورات عقلایی است که ربطی هم به دین و زبان ندارد. نکته دیگر این است که شخص خبردهنده به چیزی قسم می‌خورد که از نظر مخاطب و شنونده اهمیت داشته باشد.

مخاطب این آیات مشرکین هستند

مخاطبین این خطاب کسانی‌اند که دعوت توحید را از مقام رسالت نپذیرفتند، مثل ابوجهل. توحید هم نه این‌که اهمیت دارد، بلکه ریشه هر باور و ریشه هر سعادت است. منتهی این مطلب یعنی خداشناسی و خداباوری متعلقش چون خدایی است که به چشم ظاهر معمولاً امثال ما نمی‌بینیم، این امر موجب می‌شود برای اثبات آن، قسم ذکر شود.

طرف مقابل کسانی‌اند که منکر جهان معنویت و خداپرستی و خداشناسی هستند. حداکثر برد دیدشان همین جهان مادی حیوانی است. خیال می‌کردند که این‌ها هستی‌شان برای رسیدن به آب و نان است. منکر خالق نیستند، بلکه منکر حکمت حق جل‌الشانه و ادیان آسمانی و تکالیفی که از سوی خدا برای زندگی انسان آمده است، هستند. از ابوجهل هم اگر سؤال کنیم که شما را که خلق کرده است؟ جواب می‌دهد خدای متعال. ولی همین‌که بحث را گسترش بدهیم که این خالق از مخلوقش انتظاری دارد یا نه، منکر می‌شوند. این دنیا با خصوصیات مادی‌اش برای مشرکین خیلی مهم بوده است. اگر جنگ می‌کردند برای این دنیا می‌کردند، اگر تلاش می‌کردند برای دست داشتن این دنیا می‌کردند. اگر چنانچه از احساسات معنوی سایر مردم، مثلاً در مراسم حج، استفاده می‌کردند برای تحکیم دنیای خودشان بوده. اگر از آن‌ها سؤال می‌کردند که دنیای شما چیست؟ جواب می‌دادند که دنیای ما از آن زمانی بوده است که از مادر متولد شدیم تا آن وقتی که نفسمان قطع شود. اگر سؤال می‌کردند چیزی غیر از این برای شما تصور می‌شود، جواب می‌دادند نه. این وضعیت اعتقادی با اصول توحیدی و الهی که پیامبران خدا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین برای مردم می‌آوردند خیلی فاصله دارد. برای اثبات و جا انداختن ماوراء حس یا جهان متافیزیک خیلی نیرو و بودجه لازم بود، و آن‌چه برای آن‌ها اهمیت داشت همین زندگی مادی بود.

منظور از «العصر»

هیچ اشکال شرعی و عرفی ندارد که عصر را به معنی مطلق زمان بگیریم. ولی قانونی هست به نام شمول لفظ مطلق نسبت به اظهر مصادیق. وقتی لفظ عصر برای جنس زمان وضع شده است و فرض می‌کنیم که مطلق زمان اراده شده است، همین مطلق می‌تواند منصرف به آن مقطعی باشد که از سایر مقاطع جالب‌تر است. ما زمان را مثل یک ظرف فرض می‌کنیم. ظرف به خاطر مخروطی‌اش اهمیت پیدا می‌کند. کلمه عصر که مطلق است نسبت به همه مقاطع زمان، به خاطر مخروطی‌اش در آن قرنی که رویدادهای شگفت‌انگیز واقع می‌شود، جذابیتش بیشتر است. برای آخرالزمان در روایات شواهدی غیرعادی ذکر شده است که با ضوابط طبیعی قابل انطباق نیست و موجب توجه انسان به جهان غیب می‌شود. به این دلیل چنین زمانی اهمیت پیدا می‌کند. این یکی از مصادیق مطلق است، ولی به دلیل این‌که جذابیتش بیشتر است قبل از همه زمان‌ها به ذهن انسان می‌آید و اشکال شرعی و عقلی و نقلی ندارد که منظور از «عصر» در این آیه شریفه، زمان ظهور آن حضرت سلام‌الله‌علیه‌وروحی‌له‌الفداء باشد.

قهرأ این زمان به موجب خصوصیاتش امتیازی از سایر زمان‌ها پیدا می‌کند. زمانی بوده است که خدای متعال می‌فرماید که «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا». در مورد آخرالزمان گفته شده که زمانی است که مردم «یخرجون من دین الله أفواجا»! یعنی با در دست داشتن آن وسیله‌ای که در ابتدای اسلام موجب «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ» می‌شده، وضعیت این‌گونه می‌شود که عمل کرد این عوامل در این زمان برعکس می‌شود.

یک چنین وضعیتی از دیدگاه مخاطبین مقام رسالت یعنی ابوجهل قابل قبول نبود. او زمانی را قبول داشت که در آن مردم از سه چهار گونه تلاش زندگی‌شان را تأمین می‌کردند؛ زراعت و دام‌داری و آن هم منحصر به مواردی محدود. اعراب و بت‌پرست‌های جزیره‌العرب تفسیرشان از عصر همان زندگی خودشان بود و برایشان خیلی اهمیت داشت، چه قدر؟ به اندازه هستی خودشان. به چنین چیزی خدای متعال قسم می‌خورد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

کلمه انسان در آیه دوم همه انسان‌ها را می‌گیرد ولی به قید «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» عده‌ای خارج می‌شوند. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»، یعنی ابوجهل‌هایی که گمان می‌کنند هستی‌شان بستگی به این نان و آب دارد، در زیانند زیرا تمام سرمایه خود را سرف مادیات کردند. مؤمنین از گروه «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» هستند که طبق مفاد روایات در صدر آن‌ها امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌قرار گرفته است.

خدای متعال به ابوجهل و به امیرالمؤمنین عمر و نعمت‌های دیگر داده است. ابوجهل طوری استفاده می‌کند که نتیجه‌اش خسارت است؛ سرمایه را می‌دهد و در مقابلش مثلاً ده شکم غذا می‌گیرد که از بین می‌رود و عمر هم برنمی‌گردد. اما گروهی هستند که از این سرمایه‌ها کامل‌ترین بهره را می‌برند. مثل سرمایه‌جویی، سرمایه‌ای که انسان چشمش از مطالعه، فکرش از تفکر و زبانش از بیان حقایق خسته نمی‌شود، دست و پایش از تلاش برای کسانی که خدا می‌خواهد، خسته نمی‌شود. این نعمت‌ها که همیشگی نیست و تدریجاً ضعیف می‌شود. تا بیست سالگی و بیست و پنج سالگی قوس صعودی دارد، بعد کم کم قوس نزولی دارد به خصوص از چهل سال به بعد.

اهمیت دوره جوانی

در روایات داریم که شیطان می‌گوید من با پیرمردهای این امت کاری ندارم، با جوان‌ها کار دارم که وقتی کار خوب ازشان برمی‌آید و می‌توانند به سمت کمال حرکت کنند، نگذارم حرکت کنند. این‌ها را به پس‌رفت مبتلا کنم. پیر که شدند که دیگر کاری نمی‌توانند بکنند. در گروه دیگری از روایات که خدای متعال می‌فرماید در قیامت وقتی که مردم را مورد بازخواست

قرار می‌دهیم، نمی‌پرسیم در عمرت چه قدر نماز خواندی و کارهای مستحب انجام دادی. از او سؤال می‌کنیم که در جوانی چه می‌کردی؟ در جوانی چه قدر نماز خواندی؟ چه قدر گناه ترک کردی؟ چه قدر دست‌گیری کردی؟ چه قدر برای کمالات نظری سراغ علوم مفید رفتی؟ شخص دلش می‌خواهد بگوید من در پیری از صبح تا ساعت نه شب مثلاً در مسجد محلمان بودم، ولی خدای متعال بها نمی‌دهد به این کار. به تلاش جوان بها می‌دهد اگر مثبت باشد و اگر منفی باشد او را مستحق عذاب قرار می‌دهد. این حقیقتی که طبق روایات و آیات هست در جامعه مردم، دقیقاً صد و هشتاد درجه چرخیده است؛ می‌گویند جوان است، دل دارد. تا جوان است بگذارید کارش را بکند، جوانی‌اش که تمام شد آن وقت آدم خوبی می‌شود. این تعبیری است که شیطان از طریق مهره‌های خودش پخش می‌کند در بین مردم و بخشی از مردم هم مادر و پدرها هستند. من می‌دانم که او را در قبر شما نمی‌گذارند و شما را در قبر او نمی‌گذارند. ولی وقتی طبق روایت وارد شده است که در قیامت از او می‌پرسند جوانی‌ات را چه کردی؟ من این روایت را منتقل نکنم به آن‌هایی که خیال می‌کنند مردم خوبی هستند؟!

این حرف جز شیطان کار کس دیگری نیست. چرا؟ اول این که این حرف بر خلاف آیات و روایات است. دوم، چه کسی تعهد داده است که جوان بیست ساله تا شصت سال دیگر هم می‌ماند که فرصت توبه داشته باشد؟ وقتی که وسط خیابان ماشینی به انسان می‌زند و منتهی به موت انسان می‌شود، آن‌جا وقت توبه است؟! شیطان به عظمت و عزت حق تعالی قسم خورده که افراد غافل را گمراه کند تا در قیامت از بهشت و رحمت حق تعالی محروم شوند.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...

چون این زندگی در نظر امثال ابوجهل اهمیت داشته است، از سوی حق تعالی قسم به این کیفیت وارد شده است. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» این انسان دو بعدی اگر فرموده‌های انبیاء خدای سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین را نپذیرد در زیان است. یعنی هر چه در اختیارش گذاشتند دارد از دست می‌دهد، جای‌گزین به‌دردبخور هم ندارد. باید دید از این قانون کلی چه اشخاصی خارج می‌شوند که با «إِلَّا» خدای متعال خارج کرده است. مگر کسانی که بعد معنوی خودشان را به کار انداخته‌اند و رسیده‌اند به اولین پله که خداپاوری باشد. این‌ها هم مراتب مختلفه دارد، اولینش بعد از مقام رسالت، امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه هست که این «بعدیت» را ما الان به حسب ظاهر می‌گوییم، و الا طبق روایاتی که بسیار ظریف است این چهارده بزرگوار همه‌شان از جهت روح و معنویت یکی هستند.

در روایتی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به بعضی از یارانش می‌فرماید که چیزهایی را از اسرار و واقعیت‌ها و حقایق از برادرم یعنی مقام رسالت صلوات‌الله‌علیهما شنیدم که اگر به شما بگویم، شما از این‌جا که بیرون می‌روید نعوذبالله می‌گویید که دروغ‌گوترین دروغ‌گوها علی‌بن‌ابی‌طالب صلوات‌الله‌علیه هست! چرا؟ برای این که ظرفیتش را ندارید. حقایق بسیار است ولی هر مغزی استعداد گرفتن این حقایق را ندارد. و لذا عرض می‌کنیم بعد از وجود مقدس مقام رسالت، اول مؤمن، امیرالمؤمنین است و الا می‌گوییم که دو تایشان یک و از مصادیق «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» هستند.

عمل کرد انبیاء دلیلی بر وجود حق تعالی و قیامت و حساب و کتاب است

مرحوم ملا نظر علی طالقانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌گوید دلیل بر وجود حق تعالی و جهان غیب و قیامت و حساب و کتاب، نوع عمل کردن انبیاء سلام‌الله‌علیهماست. آن بزرگواران، همه امکاناتشان، از مال و راحتی و مغز و قدرت بیان را صرف دیگران می‌کردند و برایشان مهم هم نبوده است. در مقابلش چه دریافت کردند؟ اولین آن‌ها در معنا و بهترین و آخرین آن‌ها که مقام رسالت صلوات‌الله‌علیه است، فرمود به مقداری که من اذیت کشیدم از دست امتم، هیچ پیامبری از دست امتش اذیت نکشید. فرمایشات آن وجود مقدس نسبت به خاندانش، توصیه و سفارش دنیایی نبود. بلکه به فرموده حق تعالی توصیه آن حضرت به مردم منحصر در حفظ رابطه بین مردم و اهل بیت صلوات‌الله‌علیهماست. بود به این که «إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ

الی رتبه سیلا». این آیه قرآن است. هدف این چهار-پنج آیه‌ای که سفارش ذوی‌القربی شده است جز این نیست که مردم به خدا نزدیک‌تر شوند و کمال انسانی پیدا کنند. با این اصل اعتقادی هر یک از ائمه طاهرين به هر صورت با مردم برخورد کنند، جز این هدف، هدف دیگری ندارند.

آن‌هایی که کشته شدند به شمشیر اولیاء خدا، به نفعشان بوده است

بنده اعتقاد این است که آن‌هایی که کشته شدند به شمشیر اولیاء خدا، اگر می‌ماندند جهنمشان عمیق‌تر بود. جهنم مراتبی دارد دیگر. قبل از این که آن‌ها کشته بشوند تا ممکن بود مورد پند و موعظه قرار گرفتند. وقتی که اثر نکرد، مجوز قتلشان از دیدگاه جنبه حقوقی اسلام پیدا شد. یعنی چون خروج کردند بر امام زمانشان، کافر شدند و کشته می‌شوند. باز هم در این وضعیت، خسارت آن‌ها کم‌تر است تا این که بمانند و به کارشان ادامه دهند.

در مورد آن کسانی که محکوم به کفر نشدند، عرض می‌کنیم کمیت جهنمشان فرق می‌کند. در مورد آن کسانی که محکوم به کفرند و کشته شدند و به مرگ طبیعی از دنیا نرفتند، عرض می‌کنیم که کیفیت جهنمشان و اختلاف عمقش با هم فرق می‌کند. به بیان روشن‌تر خدای متعال شخصیتی است که «سبقت رحمته غضبه» یعنی رحمت و محبت و رأفت او سبقت دارد بر غضب و دشمنی‌اش. البته حق تعالی دشمنی ندارد، هر چه هست خیر است.

مراتب محبت

خدای متعال به من که نشان داده است، حتماً هم به شما هم نشان داده است. ممکن است که کسی قبل از ازدواج مثلاً از گوجه‌فرنگی بدش می‌آمده است. بعد ازدواج کند با فردی که خیلی مورد قبول و پسندش بوده است. روز دوم آن خانم بگوید شما از بیرون که تشریف آوردید یک کیلو گوجه‌فرنگی هم بگیرید. وقتی می‌آید منزل گوجه‌فرنگی را می‌آورد. خانم این‌ها را خورد می‌کند و موقع غذا که می‌شود تعارف می‌کند به آقا. آن وقت هم ایشان موضع نمی‌گیرد و بعد از بیست و پنج سال از آن چیزی که بدش می‌آمده است می‌خورد. این ممکن است.

در محبت‌های طبیعی و به قول متخصصین، محبت‌های هورمونی، هر چه سن برود بالاتر وضعیت این هورمون عوض می‌شود و شدتش را از دست می‌دهد. ولی علاقه‌های معنوی به دلیل این که فضیلت و کمال را در محبوب خودش ادراک کرده است، کم نمی‌شود. هر چه نزدیک‌تر می‌شود می‌بیند فضایل بیشتر، کمالات بیشتر و جذابیت بیشتر می‌شود. اوایل خدای متعال را می‌خواست برای این که به او همسر خوب، خانه خوب و سرمایه خوب بدهد و مریض‌هایش را شفا بدهد. بعد کم‌کم نزدیک‌تر شد به این خدای متعال و می‌رسد به جایی که می‌بیند که این معبود و این معشوق، موجودی است که قطع نظر از این همه برکات و نعمت‌هایی که به مخلوقش عطا می‌کند، خودش خواستنی است. یادش می‌رود که من در جوانی‌ام از خدا زن خواستم، خانه خواستم و امثال این چیزها را خواستم. می‌تواند خودش را به جایی برساند که بگوید خودت را دوست دارم. شما می‌گویید نمی‌شود؟ می‌شود. توی دنیا شده است. خود من مواردش را دیده‌ام.